

بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ

طوفان روشنگری و بصیرت بخشی

در خطبه حضرت امام سجاد علیه السلام
و حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید



ناشر: معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه
تهیه و تدوین: مجتمع فرهنگی پژوهشی اوقاف
نویسنده: حجت منگنه چی

قطع: پالتویی

قیمت: ۵۰۰۰ تومان

سایت سازمان: www.awqaf.ir

سایت معاونت: www.mfso.ir

سایت مجتمع: www.mfpo.ir

آدرس: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه،
معاونت فرهنگی و اجتماعی

آدرس مجتمع: قم، خیابان جمهوری، بین کوی ۱۶ و ۱۸، پ ۴۸
مجتمع فرهنگی پژوهشی

معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه
تلفن: ۰۲۵ - ۳۲۹۳۶۰۴۲ - ۰۲۵، نمابر: ۰۲۵ - ۳۲۹۳۱۴۰۵

غیر قابل فروش

اهدای معاونت فرهنگی و اجتماعی
سازمان اوقاف و امور خیریه

آنچه پس از شهادت امام حسین 7 در واقعه عاشورای سال ۶۱ هجری برای زنان و فرزندان اتفاق افتاد و به موجب آن، یکی از دردناکترین وقایع تاریخ اسلام با به اسارت رفتن اهل بیت : رقم خورد، بیش از آن است که بتوان در نوشتاری که بنای آن بر اختصار است، بازگو گردد. با این حال، تلاش شده است تا در این نوشتار به گوشه‌هایی از آن اشاره گردیده و خطبه امام سجاد 7 و حضرت زینب 3 بازخوانی شود تا با الهام گرفتن از محتوای این دو خطبه گرانسنگ، تشخیص حق از باطل میسر گردد.

وضع ناگوار اهل بیت : هنگام ورود به شام

پس از آنکه عبیدالله بن زیاد، سر مبارک امام حسین 7 را به شام^۱ فرستاد دستور داد زنان و کودکان را برای رفتن به شام آماده کنند. به دستور آن ملعون، به گردن امام علی بن الحسین 7 غل و زنجیر انداخته و آن حضرت را به دنبال سرها با «محفر بن ثعلبه عائنی» و «شمر بن ذی الجوشن» روانه کردند و به گروهی که سر شهدای کربلا با آنها بود، رسیدند. امام علی بن الحسین 7 در تمام راه با کسی سخن نگفت^۲. در نخستین روز از ماه صفر به دمشق وارد شده و آنها را در مقابل «باب الساعات» متوقف نمودند. مردم با طبل و بوق بیرون آمده در

۱. مرکز خلافت زید (لعنة الله عليه)

۲. رکنه الإرشاد، ج ۲، ص ۱۱۹.

حالی که غرق سرور و شادمانی بودند^۱.

گروهی که با آن اسیران بودند چنین نقل کرده‌اند: از سر شب تا صبح ناله و ندبه جن را میشنیدند. میگویند: وقتی وارد دمشق شدیم زنان و اسیران آل محمد را در بین ما با صورت‌های باز وارد دمشق کردند. اهل شام که جفا کار بودند می‌گفتند: ما اسیرانی زیباتر از این اسیران ندیده‌ایم! شما از کدام اسیران هستید؟ سکینه دختر امام حسین 7 فرمود: «نحن سبایا آل محمد»؛ یعنی ما اسیران آل محمد 9 هستیم. ایشان را بر پلکان مسجد در آن مکانی که معمولاً اسیران را نگاه میداشتند، متوقف نمودند. علی بن الحسین 8 که جوانی بود نیز در میان ایشان حضور داشت. ناگاه پیرمردی از اهل شام نزد آنان آمد و گفت: «الحمد لله الذی قتلکم و اهلکم و قطع قرن الفتنة»؛ یعنی سپاس مخصوص آن خدایی است که شما را کُشت و هلاک نمود و فتنه را خاموش نمود. هر چه توانست به اسیران ناسزا گفت! وقتی سخنش خاتمه یافت حضرت علی بن الحسین 8 به او فرمود: آیا قرآن خدا را تلاوت میکنی؟ گفت: آری. فرمود: این آیه را نخواندی که خدا میفرماید: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». پیرمرد گفت: چرا. حضرت سجاد 7 فرمود: ما همان اهل بیت هستیم. سپس فرمود: آیا این آیه را نخواندی که میفرماید: «وَآتَا الْقُرْبَى حَقَّهُ». گفت: چرا. فرمود: ما همان افراد هستیم. آیا این آیه را نخواندی که میفرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». گفت: چرا. فرمود: ما همان اهل

بیتی هستیم که قرآن میفرماید. آن پیرمرد شامی دست خود را به طرف آسمان بلند کرد و گفت: پروردگارا! من توبه کردم و سه مرتبه گفتم: بار خدایا! من از دشمنان آل محمد ۹ و قاتلین آنان بیزاری میجویم. من قبل از این قرآن را میخواندم ولی قبل از امروز به معنی این آیات پی نبرده بودم!

وقتی کاروان اسیران به نزدیک دروازه دمشق رسید، امّ کلثوم به شمر نزدیک شد و به او فرمود: از تو درخواستی دارم. شمر گفت: درخواست تو چیست؟ فرمود: هنگامی که می خواهی ما را وارد شهر کنی از دروازه ای وارد کن که تماشاگران کمی داشته باشد و دستور بده سرهای شهدا را از بین محملها بیرون برده و از ما دور کنند؛ زیرا ما از نگاههای بسیاری که در این وضعیت به ما میشود، خوار شده ایم. شمر از روی خباثت و سرکشی، در واکنش به خواسته امّ کلثوم، فرمان داد تا سرهای بر روی نیزه ها را در میانه محملها قرار دهند و با این وضع آنان را از میان تماشاگران عبور داد و از دروازه دمشق گذراند و در کنار پله های مسجد جامع شهر نگه داشت.^۲

مردی از اهالی شام (که در مجلس یزید حاضر بود) نگاهی به فاطمه دختر امام حسین 7 کرد، و آنگاه به یزید گفت: «ای امیر مؤمنان این کنیز را به من ببخش». فاطمه به عمّه اش زینب 3 گفت: «آیا یتیم شده ام، کنیز هم بشوم؟» زینب 3 فرمود: «نه، به این فاسق اعتنا نکن». مرد شامی گفت: این کنیزک کیست؟ یزید گفت: این فاطمه دختر حسین است،

۱. زندگانی حضرت امام حسین 7 (ترجمه جلد ۴۵ بحار الأنوار)، ص ۲۰۱-۲۰۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۲۷.

و آن عمّه اش زینب، دختر علی است. مرد شامی گفت: منظور، حسین 7 فرزند فاطمه زهرا 3 و علی بن ابی طالب 7 است. یزید گفت: آری. مرد شامی گفت: «ای یزید! خدا تو را لعنت کند، عترت پیامبر 9 را می‌کشی و اهل بیت او را اسیر می‌کنی؟ سوگند به خدا من جز این گمان نمی‌کردم که اینها اسیران روم هستند». یزید خشمگین شد و به آن مرد شامی گفت: «سوگند به خدا تو را نیز به آنها (که کشته شده‌اند) ملحق می‌کنم». سپس به مأموران جلادش فرمان داد که گردن او را بزنند، این فرمان اجرا شد (و آن مرد شامی به شهادت رسید).^۱ وقتی که سر حسین 7 و زنان و کودکان اسیر در مقابل یزید حاضر شدند، تشریفات درباری به همان فراوانی بارگاه ابن زیاد [در کوفه] انجام شد. «زحر بن قیس» که کاروان را به عنوان نماینده ابن زیاد هدایت میکرد سخنرانی طولانی ایراد کرد و در آن به شرح چگونگی شهادت امام حسین 7 و یارانش پرداخت.^۲

اوضاع سیاسی و فرهنگی شام

اهل بیت سیدالشهدا 7 زمانی وارد شام شدند که مردم آن سامان، سالیان درازی تحت سیطره سیاسی و فرهنگی بنی امیه بودند؛ زیرا شهر دمشق از همان روزی که به دست مسلمانان گشوده شد تا روزی که اسیران اهل بیت وارد شدند یعنی در مدت تقریباً چهل و شش سال پیوسته زیر نفوذ بنی امیه بود و حکومت اسلامی آنجا به دست امویان که دشمنان دیرین اهل بیت بودند،

۱. غم نامه کربلا ص ۲۰۵.

۲. تشیع در مسیر تاریخ، ص ۲۳۱.

اداره میشد.^۱ معاویه تلاش میکرد تا چهره علی ۷ را از جامعه مسلمانان حذف نموده و آن حضرت را جنگ طلب و خونریز معرفی کرده و مردم را از آن حضرت متنفر سازد. اتهام قتل عثمان، جعل حدیث در مذمت حضرت علی ۷ و رسمیت بخشی به دشنام دادن آن حضرت در هر خطبه، مأمور ساختن خطیبان پول پرست برای توهین، جسارت و بدگویی نسبت به آن حضرت، تبلیغات مسموم، از جمله اقدامات معاویه برای رسیدن به اهداف شیطان‌یاش بود. حدیث سازان تلاش میکردند تا با جعل حدیث، فضایل امیر المؤمنین ۷ را به معاویه نسبت دهند.

ابن ابی الحدید معتزلی مینویسد:

«معاویه، گروهی از صحابه و گروهی از تابعان را برای روایت اخباری قبیح درباره علی ۷ تشکیل داد که اخبارشان در بردارنده طعن بر آن حضرت و بیزاری از ایشان باشد و انگیزه لازم را برای آنها در قبال انجام این کار ایجاد نمود. از این رو، اخباری را که مورد رضایت معاویه بود، جعل نمودند. در میان صحابه ابو هریره، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه و در میان تابعان، عروة بن زبیر از کسانی بودند که این کار را انجام دادند.»^۲

اهل بیت پیامبر ۹ در نخستین روز صفر سال ۶۱ هجری قمری در چنین شرایطی وارد شهر شام میشوند و در میان مردمی حضور مییابند که پیامبر ۹ را ندیده و درک نکردهاند. برای آنها اسلام همان چیزی بود که بنیامیه معرفی میکرد. از طرفی، «امام حسین ۷» فردی معرفی شده بود که علیه خلیفه

۱. درباره فتح شهر دمشق رکته بررسی تاریخ عاشورا، ص ۲۸۸ - ۲۸۹.

۲. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۴، ص ۶۳.

مسلمانان (یزید) قیام کرده و سپاه خلیفه مسلمانان موفق شده بود تا قیام را سرکوب نموده و او را به قتل برساند و خاندانش را که با او همراهی کرده بودند به اسارت بگیرد. طبیعی است که این حکومت برای پیروزی خود جشن بگیرد و مردم نیز با آن پیشینه‌های که دارند، در آن جشن شرکت نموده و شادمان باشند.

خطبه امام سجاد در مجلس یزید

خطبه‌های که حضرت امام سجاد 7 در مسجد شهر دمشق در حضور یزید و یزیدیان ایراد فرمود یکی از سندهای مهم و دارای ارزش تاریخ عاشورا است که در مرکز خلافت اسلامی آن مقطع زمانی ارائه شد. امام چهارم شیعیان توانست از فرصتی که ایجاد گردید به بهترین شیوه بهره برده و مردم را از حقایقی که در مدت چهل و شش سال نسبت به آن جاهل بودند، آگاه ساخته و بستری را فراهم نماید که مردم آن مرز و بوم با نام برخی افراد و فضایل و کمالاتی که داشتند، آشنا شوند.

به این نکته توجه داشته باشیم که جریان عاشورا در سال ۶۱ هجری رخ داد و پایان خلافت بنی امیه در سال ۱۳۲ هجری بود. اگر امام زین العابدین 7 و حضرت زینب 3 از فرصت پیش آمده استفاده نکرده و با ایراد آن خطبه‌ها نسبت به روشنگری و بصیرت‌بخشی مردم غرق در جهل اهتمام نمی‌نمودند و جایگاه اهل بیت پیامبر را تبیین نمی‌کردند آیا امکان ایجاد چنین فرصتی که ظالم را در خانه خویش رسوا نموده و پیام اسلام اصیل را به مردمی که در جهل دینی به سر می‌بردند، منتقل

کنند، پیش می‌آمد؟

جریان خطبهٔ امام زین العابدین ۷ از آنجا آغاز گردید که یزید، مجلسی ترتیب داد که علاوه بر مردم آن سامان، شخصیت‌های بسیاری نیز برای حضور در آن دعوت شده بودند. آنگاه دستور داد منبری مهیا نموده و خطیبی را برای سخنرانی آماده کنند. وظیفهٔ خطیب، چیزی نبود جز ناسزاگویی نسبت به علی ۷ و فرزندان آن حضرت از یک سو و ستودن آل ابی سفیان و بیان شایستگی معاویه و فرزندش یزید از سوی دیگر؛ و او به این وظیفهٔ خود عمل کرد اما نمیدانست چه پاسخ سنگین و چه فریادی سهمگینی از ناحیهٔ امام سجاد ۷ در انتظار اوست؛ همو که به تعبیر امام ۷ خشنودی مخلوق را به قیمت خشم خالق خریده بود.

امام ۷ درخواست سخنرانی داشت ولی یزید با سخنرانی آن حضرت در واکنش به گفته‌های ناصواب و باطل خطیب پولپرست موافق نبود؛ چرا که به خوبی میدانست آن حضرت «جهل» مردم را به «علم» تبدیل خواهد نمود و وضعیت موجود را به گونه‌ای تشریح نموده و تغییر خواهد کرد که همگان، خط بطلانی بر یزید و حکومت او خواهند کشید. اما اصرار اطرافیان جاهل یزید موجب شد که با او با سخنرانی حضرت موافقت کند. امام ۷ باقرار گرفتن بر فراز منبر، خطبه‌های خواند که مجلس جشن و سرور یزید را بر هم زد و با روشنگری آن حضرت، مردم شام از لباس جهل بیرون آمده و از حقیقت آگاه شدند. خطبه‌های که برخی درباره‌اش مینویسند:

«همچون پیامبران سخن میگفت به همان شیرینی و فصاحت و بلاغت، رسا، گویا و گوارا، متین، دلچسب و با حلاوت»^۱.
و برخی دیگر میگویند:

«خطبهای ایراد فرمود که از آن چشمها را گریاند و قلبها را لرزاند. خطیب سخن میگوید یا طیبب معالجه میکند؟!»^۲.
نکاتی که در خطبه امام زین العابدین 7 آمده رامیتوان فهرستوار چنین برشمرد:

۱. سخن از اعطای شش امر از ناحیه خداوند متعال به اهل بیت : که عبارتند از: دانش، بردباری، بزرگواری، شیوایی گفتار، شجاعت، محبت در دلهای مؤمنان.

۲. سخن از برتری اهل بیت بر دیگران : در هفت امر: در این بخش، امام سجاد 7 از پیامبر خدا 9، از [علی] صدیق 7، از [جعفر] طیار، از حمزه (شیر خدا و رسولش)، از فاطمه زهرا 3 سرور زنان جهان، از دو سبط این امت و دو سرور جوانان بهشت (امام حسن 7 و امام حسین 7) یاد نموده و از انتساب اهل بیت و طبعاً اسرای موجود در مجلس به آن بزرگواران یاد میکند.

۳. در بخش سوم که قسمت قابل توجهی از خطبه را به خود اختصاص داده است آنچه را که به عنوان فضایل و کمالات رسول خدا 9 و امام علی 7 و حضرت زهرا 3 بود، نام برده و خود را به عنوان «فرزند» این بزرگواران با این فضایل و کمالات معرفی نمود تا حاضران در مجلس بدانند که ریشه، حسب و نسب امام 7 در کجا قرار گرفته است.

۱. شرح خطبه امام سجاد 7 در مسجد شام، ص ۱۰۵ به نقل از سالار شهیدان، ص ۳۷۶.

۲. شرح خطبه امام سجاد 7 در مسجد شام، ص ۱۰۵ به نقل از بحار، ج ۴۵، ص ۱۳۸.

۴. وقتی امام ۷ خود را معرفی نمود و مردم را از این مسئله آگاه ساخت صدای گریه و ناله آنان بلند شد به طوری که تمام مجلس را فرا گرفت. چنین وضعیتی موجب شد که یزید در صدد قطع سخنرانی امام برآید. از این رو، دستور داد مؤذن اذان بگوید تا امام ۷ نتواند کار خود را پیش برده و به هدف خویش دست یابد، اما امام زین العابدین ۷ از این موقعیت نیز استفاده نمود. آنجا که مؤذن گفت: «أشهد أن محمداً رسول الله» امام ۷ از بالای منبر، یزید را مخاطب قرار داد و فرمود: «ای یزید! این محمّد، جدّ من است یا تو؟ اگر ادّعا کنی که جدّ توست، دروغ گفته‌ای، و اگر بگویی جدّ من است، پس چرا خاندانش را کشتی؟! میگویند وقتی اذان و اقامه به پایان رسید یزید جلو ایستاد و نماز ظهر را خواند.

حضرت زینب و عناصر مورد توجه در خطبه آن حضرت

شخصیت حضرت زینب ۳ در بردارندهٔ عناصر مختلفی است که توجه به آنها در تشخیص نقش ایشان تأثیر دارد. عناصر مورد نظر عبارتند از: ایمان، تقوا، دانش و روحیهٔ انقلابیگری. وجود چنین روحیه‌های موجب گشت تا آن حضرت به عنوان یک قهرمان زن، در طول تاریخ باقی مانده و الگویی باشد نه فقط برای زنان عالم بلکه برای هر انسانی که میخواهد در برابر باطل ایستادگی کرده و حق را سرفراز نماید. خطبه‌های که حضرت زینب ۳ در مجلس یزید با وجود آن همه محدودیتها و مصیبت‌های بسیار بزرگی که متحمل شده

بود، ایراد فرمود از تواناییهای غیر قابل وصف ایشان حکایت میکند. در روزگار حاضر که روحیه استکباریگری می‌رود تا به گونه‌های ظالمانه، بشریت را با انواع هجمه‌ها مواجه سازد تنها راه برای انسانهای ستم‌دیده و آزادیخواه، الگوگیری از شخصیت‌هایی همچون امام سجاد 7 و حضرت زینب 3 است که در اوج خفقان حاکم بر اوضاع عصر خویش، برخاسته و در میان آتش شعلهور ظلم، شعلهور شده و آرام و ساکت نماندند. خطبه آتشین، عمیق و مستدل حضرت زینب 3 همه نقشه‌های شوم یزیدیان را نقش بر آب کرد و همچون رعد و برق کوبنده عمل کرد. روشنگریهای حضرت زینب به عنوان کسی که در کربلا حضور داشته و با پیشینه آن به خوبی آشناست نقش بسیار مؤثری نه فقط در انتقال پیام نهضت سیدالشهدا 7 بلکه در انتقال آموزه‌های نبوی و علوی دارد.

شهید مطهری درباره عظمت شخصیت حضرت زینب 3 پس از واقعه کربلا مینویسد:

«در حماسه حسینی، آن کسی که بیش از همه این درس را آموخت و بیش از همه این پرتو حسینی بر روح مقدس او تابید، خواهر بزرگوارش زینب (سلام الله علیها) بود. راستی که موضوع عجیبی است. زینب با آن عظمتی که از اول داشته است - و آن عظمت را در دامن زهرا 3 و از تربیت علی 7 به دست آورده بود - در عین حال زینب بعد از کربلا با زینب قبل از کربلا متفاوت است، یعنی زینب بعد از کربلا یک شخصیت و عظمت بیشتری دارد. ما می‌بینیم در شب عاشورا زینب یکی

دو نوبت حتی نمی تواند جلوی گریه اش را بگیرد. یک بار آن قدر گریه می کند که بر روی دامن حسین بیهوش می شود و حسین 7 با صحبت های خودش زینب را آرام می کند: «لَا يُذْهِبَنَّ حِلْمَكَ الشَّيْطَانُ» (انفال/ ۲۴) خواهر عزیزم! مبادا وسوسه شیطانی بر تو مسلط بشود و حلم را از تو برباید، صبر و تحمل را از تو برباید. وقتی حسین به زینب می فرماید که چرا این طور می کنی، مگر تو شاهد و ناظر وفات جدم نبودی؟ جدم از من بهتر بود، پدر ما از ما بهتر بود، برادر همین طور، مادر همین طور، زینب با حسین این چنین صحبت می کند: برادر جان! همه آنها اگر رفتند بالأخره من پناهگاهی غیر از تو داشتم، ولی با رفتن تو برای من پناهگاهی باقی نمی ماند. اما همین که ایام عاشورا سپری می شود و زینب، حسین 7 را با آن روحیه قوی و نیرومند و با آن دستورالعمل ها می بیند، زینب دیگری می شود که دیگر احدی در مقابل او کوچکترین شخصیتی ندارد.^۱

همچنین مینویسند

«ببینید، اینها مردمی هستند که به جز ایمان و شخصیت روحی و معنوی همه چیزشان را از دست داده اند. آن وقت شما توقع ندارید که شخصیتی مانند شخصیت زینب چنین حماسه ای بیافریند و در شام انقلاب به وجود بیاورد؟ همان طور که انقلاب هم به وجود آورد. یزید مجبور شد در همان شام روش خودش را عوض کند و اسراراً محترمانه به مدینه بفرستد، بعد تبرّی کند و بگوید: «خدا لعنت کند ابن زیاد را، من چنان دستوری نداده بودم، او از پیش خود این کار را کرد.» چه کسی

این کار را کرد؟ زینب چنین کاری را کرد.^۱ باید توجه داشت که الگوگیری از حضرت زینب 3 صرفاً به نقش انقلابی ایشان در انتقال پیام کربلا منحصر نشده و جنبه‌های شخصی ایشان در بُعد معنوی و الهی نیز قابل الگوگیری است. عبادت آن حضرت و توجه به مسئله حجاب به عنوان شاهدی بر این مدعا مثال زدنی است.

ارتباط حضرت زینب 3 با امام حسین 7 و حضور ایشان در نهضت سیدالشهدا 7 موجب گردید تا اشراف و احاطه کامل بر جریان سیاسی و فرهنگی امویان داشته باشد. از رهگذر این اشراف و احاطه بود که آن حضرت توانست با ایراد چندین خطبه، نسبت به آگاهی بخشی مردم از یک سو و رسوا نمودن بنی امیه موفق شود. حضرت زینب 3 با استناد به کلام خدا و بهره بردن از استنادهای تاریخی توانست موفقیت ظاهری آنها را به شکست مبدل کرده و باطن آنها را برای مردم آشکار سازد.

جریان خطبه حضرت زینب 3 از آنجا نشأت گرفت که اهل بیت : را وارد دمشق کرده و در مکان خاصی جای داده بودند. یزید، بزرگان شام را دعوت کرده و متکبران بر تخت نشسته است. در حالی که سر مقدس امام حسین 7 در مقابلش قرار دارد، اسرارابه حضور طلبیده است. اشعار ابن الزبیری^۲ را می‌خواند که نشانه کفر و بیاعتقادی او به اسلام است.

۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۷، ص ۶۱-۶۲.

۲. عبد الله بن الزبیری بن قیس سهمی قریشی، ابو سعد، شاعر قریش در جاهلیت بود. او بسیار بدخواه مسلمانان بود تا آن که هنگام گشودن مکه به نجران گریخت. در سال ۱۵ هجری مُرد. (الاعلام / ۴). (۸۷)

میگویند

لَيْتَ أَشْيَاخِي بَبَدْرٍ شَهِدُوا / جَزَعَ الْخَزْرَجُ مِنْ وَقَعِ الْأَسْلُ
کاش اشیخ (اجداد) من که در بدر کشته شدند، ناله خزرج را
از درد نیزه شاهد بودند.

فَأَهْلُوا وَأَسْتَهْلُوا فَرِحًا / ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشَلْ

پس برخیزند و پایکوبی کنند و بگویند ای یزید دست مریزاد.
قد قتلنا القرم من ساداتهم / و عدلناه ببدر فاعتدل
اریاب و سادات آنان را کشتیم و انتقام بدر را گرفتیم.
لعبت هاشم بالملك فلا / خبر جاء ولا وحى نزل
هاشم با سلطنت بازی کرد؛ زیرا نه خبری آمده است و نه وحیی
نازل شده است.

لست من خندف إن لم انتقم / من بنی أحمد ما كان فعل
من از خندف نباشم اگر از فرزندان احمد در برابر آنچه کرده
انتقام نگیرم.^۱

پس از آنکه یزید اشعار کفر آمیز خود را پایان داد اکنون
وقت آن است که حضرت زینب ³ با ایراد خطبهای، یزید و
کارگزاران حکومتی او را مورد حمله خویش قرار داده و تصویری
از نبرد حق و باطل و رویارویی خاندان نبوت با خاندان اموی ارایه
کند. اکنون وقت آن است که همچون شیر خشمگین از جا
برخیزد و در جواب بلندپروازی و گردن کشی یزید، خطبهای
علیگونه بخواند. خطبهای که حضرت زینب ³ ارائه نمود
یکی از فصیحترین و کوبندهترین خطبهای تاریخ اسلام و
بشریت است؛ گویی تمام آن از روح بلند علی بن ابی طالب ⁷

۱. لهوف، ص ۱۷۷؛ و نیز رکنه بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۵۶ - ۱۵۷.

و شجاعت بی نظیرش تراوش کرده و بر زبان دخترش زینب کبری $\textcircled{3}$ جاری شده که با همان زبان و همان منطق پدر سخن می گوید.

آنچه در اینجا می توان فهرست وار به آن اشاره کرد این است که این خطبه از هفت بخش مختلف که هفت هدف مهم را دنبال می کند، تشکیل یافته است:

۱. نخست این بانوی شجاع اسلام با چند جمله کوبنده، غرور یزید را در هم می شکنند و با آیه ای از قرآن، موضعش را در پیشگاه خدا روشن می سازد و می گوید: هرگز بهره وری از حکومت و کاخ و ثروت را دلیل بر امتیاز الهی نگیر، تو از مصادیق کسانی هستی که خداوند آنها را به حال خود واگذارده، تا پشت آنها از بار گناه سنگین شود، سپس آنها را از همه چیز ساقط کرده و به دوزخ می فرستد!

۲. در بخش دوم، رفتار پیغمبر اکرم $\textcircled{9}$ را با اجداد یزید در فتح مکه که همه را مشمول عفو قرار داد با عمل زشت یزید که فرزند پیغمبر خدا $\textcircled{9}$ را کشته و سرهای بریده و خاندان اسیر آنها را شهر به شهر می گرداند، مقایسه کرده و مهر باطل بر پیشانی یزید می زند.

۳. در بخش سوم، جمله های کفرآمیز یزید را یادآوری می کند و بر عدم ایمان او تأکید می نماید، و اینکه به زودی به سرنوشت اشیاخ و اجدادش گرفتار شده و به جهنم واصل می شود.

۴. سپس بر مقام والای شهیدان مخصوصاً شهدای خاندان پیغمبر $\textcircled{9}$ در کربلا تأکید می کند و افتخار به وجود آنها را

امتیاز بزرگ این خاندان می شمرد.

۵. آنگاه به حضور یزید در محکمه عدل الهی در قیامت اشاره می کند، در آن دادگاهی که قاضی آن خداست و خصم او پیغمبر اکرم ﷺ و شاهدانش فرشتگان خدا هستند و پایان چنین دادگاهی روشن است.

۶. سپس به تحقیر فوق العاده یزید می پردازد تا آن حد که می فرماید: اگر روزگار به من ستم کرد و مرا به صورت زنی اسیر پای تخت تو آورد، تصور نکنی من برای تو ارزشی قائلم، من تو را در حلی نمی دانم که مخاطب سخنانم باشی و اگر با تو سخن می گویم، از باب ناچاری است.

۷. در آخرین بخش از سخنان خود، خداوند را بر نعمت های بیکرانش بر خاندان نبوت سپاس می گوید که با رحمت و سعادت آغاز شد و با شهادت و کرامت پایان یافت.^۱

ابراز پشیمانی یزید از واقعه عاشورا

خطبه های آتشین، کوبنده و مستدل راویان و پیام آوران کریلا، نقشه های شومی را که یزید کشید بود نقش بر آب کرده و خواب او را آشفته نمود. قدرت اثر بخشی سخنرانیها به قدری بود که اوضاع به کلی دگرگون شد.

ابی مخنف در این باره مینویسد:

«اهل شام، خوابیده بودند و بیدار شدند. بازارها را تعطیل کرده و مجلس عزای برپا نموده و مصیبت را آشکار ساختند و گفتند: به خدا قسم، ما نمیدانستیم که آن سر، سر حسین ۷ است

۱. عاشورا ریشه ها انگیزه ها، رویدادها پیامدها، ص ۶۰۳-۶۰۴.

بلکه گفته شده بود که سر فردی خارجی است که در سرزمین عراق قیام کرده است. هنگامی که یزید (لعنت خدا بر او باد) این مطالب را شنید قرآن را چندین قسمت کرد و در مسجد به مردم داد تا وقتی نماز را به پایان بردند آن را در مقابل خود قرار دهند و بخوانند و با خواندن آیات قرآن، یاد حسین 7 را فراموش کنند، ولی هیچ چیز نمی توانست آنها را از یاد امام حسین 7 منصرف نماید!.

همان خطبه‌های حضرت امام زین العابدین 7 و حضرت زینب 3 بود که یزید را ناچار ساخت در صدد دلجویی از اهل بیت برآمده و به ظاهر از ابن زیاد بیزاری بجوید و او را لعنت کند. به نقل علامه مجلسی، یزید به اهل بیت امام حسین 7 پیشنهاد داد که در دمشق اقامت کنند ولی آنان نپذیرفتند و گفتند: ما را به سوی مدینه باز گردان؛ زیرا محل هجرت جدّ ما رسول خدا 9 میباشد. یزید به «نعمان بن بشیر» که از صحابه رسول خدا 9 بود گفت: آنچه را که برای آنها صلاح است، مهیا کن و مرد امین و شایسته‌های از اهل شام را با ایشان همراه ساز و سواران و یاورانی را با آنان بفرست. سپس به اهل بیت لباس داد و به آنان بذل و بخشش نموده زاد و توشه راه را برای آنان مهیا نمود. آنگاه یزید، امام زین العابدین 7 را خواست و گفت: خدا پسر مرجانه را لعنت کند. به خدا قسم اگر من با حسین مواجه میشدم هر خواسته‌ای که از من داشت، میپذیرفتم و برآورده میکردم و تا جایی که میتوانستم او را از کشته شدن نجات میدادم، حتی اگر به قیمت جان بعضی از فرزندانم بود؛

ولی خدا آن طور که دیدی، حکم نمود. هر حاجتی که داری
برای من بنویس و از آن آگاهم ساز.^۱
گفتنی است که این اقدام یزید، اقدامی ظاهری و برای کنترل
وضعیتی بود که با ایراد خطبه‌ها پیش آمده و نگاه مردم را نسبت
به حکومت تغییر داده بود؛ زیرا تاریخ نشان می‌دهد که روش و
منش او تغییری نکرده و همچون گذشته رفتار می‌کرد.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵ - ۱۴۶.

سخنرانی امام زین العابدین 7 در مسجد دمشق^۱
 رُوِيَ أَنَّ يَزِيدَ أَمَرَ بِمَنْبَرٍ وَخَطِيبٍ، لِيَذْكَرَ لِلنَّاسِ مَسَاوِيَّ
 لِلْحُسَيْنِ وَأَبِيهِ عَلِيٍّ 8.

روایت شده که یزید فرمان داد منبر و سخنران حاضر کنند تا از حسین و پدرش علی، به بدی یاد کند.
 فَصَعِدَ الْخَطِيبُ الْمَنْبَرَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَأَكْثَرَ الْوَقِيعَةَ
 فِي عَلِيٍّ وَالْحُسَيْنِ، وَأَطْنَبَ فِي تَقْرِيبِ مُعَاوِيَةَ وَيَزِيدَ.
 سخنران از منبر بالا رفت و پس از حمد و ثنای خداوند،
 نکوهش و ناسزای فراوانی نثار علی 7 و حسین 7 کرد و
 در ستایش معاویه و یزید، زیاده روی نمود.

فَصَاحَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ 7: وَيَلِكُ أَيُّهَا الْخَاطِبُ! اشْتَرَيْتَ
 رِضَا الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ؟ فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ.
 علی بن الحسین (زین العابدین) 7 بر او بانگ زد و فرمود:
 «وای بر تو، ای سخنران! خشنودی آفریده را با خشم آفریدگار
 خریدی! جایگاهت را از آتش [دوزخ] بر گیر.
 ثُمَّ قَالَ: يَا يَزِيدُ ائْتِنِّي لِي حَتَّى أَصْعَدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ، فَاتَكَلَّمُ
 بِكَلِمَاتٍ فِيهِنَّ لِلَّهِ رِضًا، وَلِهَؤُلَاءِ الْجَالِسِينَ أَجْرٌ وَثَوَابٌ. فَأَبَى يَزِيدُ.
 سپس فرمود: «ای یزید! اجازه بده تا از این چوبها، بالا بروم
 و سخنانی بگویم که رضایت خدا را فراهم آورد و برای اهل
 مجلس، اجر و ثواب داشته باشد»؛ اما یزید نپذیرفت.

۱. دانشنامه امام حسین 7 بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، ج ۸، ص ۳۳۳ به نقل از: مقتل الحسین 7 للخوارزمی، ج ۲، ص ۶۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۵ ص ۱۳۷؛ و راجع: الفتوح، ج ۲، ص ۱۳۲؛ المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۶۸؛ الحدائق الوردية، ج ۱، ص ۱۲۷.

فَقَالَ النَّاسُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أئِنَّ لَهُ لِيَصْعَدَ، فَلَعَلَّنَا نَسْمَعُ مِنْهُ شَيْئًا، فَقَالَ لَهُمْ: إِنْ صَعِدَ الْمَنْبِرَ هَذَا لَمْ يَنْزَلْ إِلَّا بِفَضِيحَتِي وَفَضِيحَةِ آلِ أَبِي سُفْيَانَ، فَقَالُوا: وَمَا قَدْرُ مَا يُحَسِّنُ هَذَا؟ فَقَالَ: إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ قَدْ زُقُوا الْعِلْمَ زُقًا. وَلَمْ يَزَلُوا بِهِ حَتَّى أَذِنَ لَهُ بِالصُّعُودِ. مردم گفتند: ای امیر مؤمنان! به او اجازه بده تا بالا برود. شاید از او چیزی بشنویم [و استفادهای ببریم]. یزید به آنان گفت: اگر این از منبر بالا برود، جز با رسوا کردن من و خاندان ابو سفیان، پایین نمی آید. گفتند: در این اندازه هان نیست و نمی تواند چنین کند. گفت: او از خاندانی است که علم را [از کودکی] به آنان خوراند هاند. آن قدر به یزید گفتند تا اجازه بالا رفتن را به ایشان داد. فَصَعِدَ الْمَنْبِرَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ خَطَبَ خُطْبَةً أَبْكَى مِنْهَا الْعُيُونَ؛ وَ أَوْجَلَ مِنْهَا الْقُلُوبَ، فَقَالَ فِيهَا:

علی بن الحسین 7 از منبر بالا رفت و پس از حمد و ثنای خداوند، خطبه‌های خواند که چشمها را گریاند و دلها را بیمناک کرد و از جمله گفت:

أَيُّهَا النَّاسُ، أُعْطِينَا سِتًّا، وَفُضِّلْنَا بِسَبْعٍ: أُعْطِينَا الْعِلْمَ، وَالْحِلْمَ، وَ السَّمَاحَةَ، وَ الْفَصَاحَةَ، وَ الشَّجَاعَةَ، وَ الْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ. ای مردم! به ما شش چیز، داده شده و با هفت چیز، برتر گشته‌ایم. دانش و بردباری و بزرگواری و شیوایی گفتار و شجاعت و محبت در دلهای مؤمنان، به ما داده شده است. وَفُضِّلْنَا بِأَنَّ مَنَا النَّبِيَّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا 9، وَ مَنَا الصِّدِّيقَ، وَ مَنَا الطَّيَّارَ، وَ مَنَا أَسَدَ اللَّهِ وَ أَسَدَ الرَّسُولِ، وَ مَنَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَاطِمَةَ الْبَتُولَ، وَ مَنَا سِبْطًا هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَ سَيِّدًا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛

فَمَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي أَنْبَأْتُهُ بِحَسَبِي وَنَسَبِي.
 و با هفت چیز، برتری داریم: پیامبر برگزیده، محمد ﷺ، از
 ماست. [علی] صدیق، از ماست. [جعفر] طیار، از ماست. شیر
 خدا و پیامبر (حمزه)، از ماست. سرور زنان جهان، فاطمه بتول، از
 ماست. دو سبط این امت و دو سرور جوانان بهشت، از مايند. هر
 کس مرا می شناسد، که می شناسد و هر کس مرا نمی شناسد،
 او را از حَسَبِ و نَسَبِ ما خبر می کنم.

أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مَنِيَّ، أَنَا ابْنُ زَمَزَمَ وَ الصَّفَا، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ
 الزَّكَاةَ بِأَطْرَافِ الرِّدَا، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ انْتَزَرَ وَ ارْتَدَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ
 مَنِ انْتَعَلَ وَ احْتَفَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مَنِ طَافَ وَ سَعَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ
 مَنِ حَجَّ وَ لَبَّى، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ عَلَيَّ الْبُرَاقَ فِي الْهَوَا، أَنَا ابْنُ مَنْ
 أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، فَسُبْحَانَ
 مَنْ أُسْرِيَ، أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جِبْرَائِيلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، أَنَا ابْنُ
 مَنْ دَنَى فَتَدَلَّى فَكَانَ مِنْ رَبِّهِ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، أَنَا ابْنُ مَنْ
 صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أَوْحَى لَهُ الْجَلِيلُ مَا أَوْحَى، أَنَا
 ابْنُ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى. أَنَا ابْنُ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ
 خَرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ
 يَدَي رَسولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ، وَ طَعَنَ بِرُمَحَيْنِ، وَ هَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ،
 وَ بَايَعَ السَّيِّعَتَيْنِ، وَ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ، وَ قَاتَلَ بَبَدْرَ وَ حُنَيْنَ، وَ لَمْ
 يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ وَاثِ النَّبِيِّينَ، وَ
 قَامِعِ الْمُلْحَدِينَ، وَ يَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ، وَ نُورِ الْمُجَاهِدِينَ، وَ زَيْنِ
 الْعَابِدِينَ، وَ تَاجِ الْبَكَائِينَ، وَ أَصْبَرَ الصَّابِرِينَ، وَ أَفْضَلَ الْقَائِمِينَ
 مِنْ آلِ يَاسِينَ، وَ رَسولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجِبْرَائِيلَ،

الْمَنْصُورِ بِمِكَائِيلَ، أَنَا ابْنُ الْمُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ، وَقَاتِلِ
النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ، وَالْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَهُ النَّاصِبِينَ، وَ
أَفْخِرْ مِنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ، وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ وَاسْتَجَابَ
لِلَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَقْدَمَ السَّابِقِينَ، وَقَاصِمَ الْمُعْتَدِينَ، وَ مُبِيرَ
الْمُشْرِكِينَ، وَسَهْمَ مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَيَّ الْمُنَافِقِينَ، وَلِسَانَ حِكْمَةَ
الْعَابِدِينَ، نَاصِرَ دِينِ اللَّهِ، وَوَلِيَّ أَمْرِ اللَّهِ، وَبُسْتَانَ حِكْمَةِ اللَّهِ، وَعَيْمَةَ
عِلْمِ اللَّهِ، سَمَّحَ سَخِيٍّ، بُهْلُولَ زَكِيِّ أَبْطَحِي رَضِيٌّ رَضِيٌّ، مَقْدَامَ
هُمَامٍ، لِأَصَابِرِ صَوَامٍ، مَهْدَبَ قَوَامٍ، شُجَاعَ قِمَقَامٍ، قَاطِعَ الْأَصْلَابِ،
وَمُفَرِّقَ الْأَحْزَابِ، أَرْبَطَهُمْ جَنَانًا، وَأَطْبَقَهُمْ عَنَانًا، وَأَجْرَاهُمْ لِسَانًا،
وَأَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً، وَأَشَدَّهُمْ شَكِيمَةً، أَسَدُ بَاسِلٍ، وَغَيْثُ هَاطِلٍ،
يَطْحَنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ - إِذَا زِدَلَفَتِ الْأَسِنَّةُ، وَقَرَبَتِ الْأَعْنَةُ - طَحَنَ
الرَّحَى، وَيَذْرُوهُمْ ذَرْوَةَ الرِّيحِ الْهَشِيمِ، لَيْثُ الْحِجَازِ، وَصَاحِبُ
الْإِعْجَازِ، وَكَبِشُ الْعِرَاقِ، الْإِمَامُ بِالنَّصِّ وَالِاسْتِحْقَاقِ، مَكِّيٌّ مَدَنِيٌّ،
أَبْطَحِي تَهَامِيٌّ، خَيْفِي عَقَبِيٌّ، بَدْرِي أَحَدِيٌّ، شَجْرِي مُهَاجِرِيٌّ،
مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدَهَا، وَمِنَ الْوَعْيِ لَيْثَهَا، وَارِثُ الْمَشْعَرَيْنِ، وَ أَبُو
السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، مَظْهَرُ الْعَجَائِبِ، وَمُفَرِّقُ الْكُتَائِبِ
وَالشُّهَابِ الثَّاقِبِ، وَالنُّورِ الْعَاقِبِ، أَسَدُ اللَّهِ الْغَالِبِ، مَطْلُوبُ كُلِّ
طَالِبٍ، غَالِبُ كُلِّ غَالِبٍ؛ ذَاكَ جَدِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. أَنَا
ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ، أَنَا ابْنُ الطَّهْرِ الْبَتُولِ، أَنَا
ابْنُ بَضْعَةَ الرَّسُولِ.

من، پسر مکه و منا هستم. من، فرزند زمزم و صفا هستم.
من، پسر کسی هستم که زکات را [پیچیده] در گوشه عبای
[برای بینوایان] بُرد. من، پسر بهترین عبایوش و ردا اندازم، من،

پسر بهترین کفش پوش و پابرنه‌ها. من، پسر بهترین طواف و سعی کنندهام. من، پسر بهترین حج گزار و لبیک گویم. من، پسر کسی هستم که [در شب معراج] بر بُراق^۱ به آسمان بُرده شد. من، پسر کسی هستم که او را شبانه از مسجد الحرام تا مسجد الأقصی سیر دادند - و پاک است آن که سیر داد - . من، پسر کسی هستم که جبرئیل، او را تا سِدْرَةُ الْمُنْتَهی (آخرین درخت سدر، در آسمان هفتم) بُرد. من، پسر کسی هستم که به پروردگارش نزدیک و نزدیکتر شد، تا آن جا که به اندازه فاصله دو سر کمان یا کمتر، نزدیک او شد. من، پسر کسی هستم که بافرشتگان آسمان، نماز خواند. من، پسر کسی هستم که خداوند جلیل، وحی را بر او فرود آورد. من، پسر محمد مصطفایم. من، پسر علی مرتضایم. من، پسر کسی هستم که بر بینی مردم زد تا بگویند: خدایی جز خداوند یگانه نیست. من، پسر کسی هستم که پیش روی پیامبر خدا، با دو شمشیر و دو نیزه جنگید، دو هجرت کرد و دو بیعت نمود، به دو قبله نماز گزارد و در بدر و حنین جنگید و به اندازه پلک زدنی هم به خدا کافر نشد. من، پسر صالح مؤمنان، وارث پیامبران، در هم کوبنده ملحدان، آقای مسلمانان، نور مجاهدان، زیور عابدان، تاج سر گریه کنندگان، شکیباترین شکیبایان و برترین قیام کننده آل یاسین و فرستاده پروردگار جهانیانم. من، پسر کسی هستم که با جبرئیل، تأیید و با میکائیل، یاری شده است. من، پسر حمایتگر از حرم مسلمانان هستم؛ همان قاتل پیمان شکنان

۱. ترکیبی که پیامبر ۹ در شب معراج، بر آن سوار گردید و به خاطر رنگ روشن و درخشندگی بسیار، «براق» نامیده شده، و گفته شده به خاطر سرعت زیاد، به برق تشبیه شده است. (النهاية، ج ۱، ص ۱۲۰ «برق»)

(ناکشین) و ستمکاران (قاسطین) و بیرون رفتگان از دین (مارقین)، و جهاد کننده با دشمنان ناصبی اش، و با افتخارترین فرد در میان همه افراد قریش، و نخستین مؤمنی که دعوت خداوند به ایمان را پاسخ داد و پذیرفت، و پیشتاز سابقه داران [در اسلام]، و در هم کوبنده متجاوزان، و هلاک کننده مشرکان، و تیری از تیرهای خدا بر منافقان، و زبان حکمت عابدان، و یاور دین خدا، و متولی کار خدا، و بوستان حکمت خدا، و نهانگاه علم خدا، و بزرگوار و بخشنده، و مهتر و پاک از سرزمین اَبَطَح و راضی و پسندیده شده، جسور و دلیر، شکیبیا و روزه دار، مهذب و برپادارنده، شجاع و نیکوکار، شکننده پشت [دشمن]، و پراکنده کننده دستها [ای حمله ور]، دارای دلی محکمتر از همه، تیزتر، و زبان آورتر، و از همه مصمّمتر، و از همه سرکشتر [در برابر دشمن]، شیری دلاور و بارانی انبوه، و [کسی که] در جنگها، هنگامی که نیزهها جلو می آمدند و عنان اسبها نزدیک می شدند، آنها را مانند سنگ آسیاب، خرد می کرد و به سان باد که ساقه خشکیده را می پراکند، آنها را می پراکند، شیر حجاز و صاحب اعجاز، قهرمان عراق و امام به تصریح و استحقاق، مکی مدنی، ابطحی تهامی، خیفی عقبی^۱، بدری اُحدی، شجری^۲ مهاجر، سرور عرب، شیر نبرد، وارث هر دو مشعر، پدر دو سبط پیمبر: حسن و حسین، آشکارکننده شگفتیها، پراکنده کننده گروهها [دشمن]، شهاب سنگ بُران، نور جانشین، شیر چیره خدا، مطلوب هر جوینده و پیروز بر هر پیروزمند، و اوست جدم

۱. عَقَبی، یعنی منسوب به عقبه مِنا و اشاره است به نخستین پیمان بیعت در اسلام که در آن جا واقع شد.

۲. شجری، به بیعت کنندگان با پیامبر ۹ در زیر درخت، در جریان «صلح حدیبیه» اشاره دارد.

علی بن ابی طالب، من، پسر فاطمه زهرایم. من، پسر سرور زنانم. من، پسر بتول پاکم. من، پسر پاره تن پیامبرم.
 قال: وَلَمْ يَزَلْ يَقُولُ: أَنَا أَنَا، حَتَّى ضَخَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ،
 وَخَشِيَ يَزِيدُ أَنْ تَكُونَ فِتْنَةً، فَأَمَرَ الْمُؤَدِّنَ أَنْ يُؤَدِّنَ، فَقَطَعَ عَلَيْهِ
 الْكَلَامَ وَ سَكَتَ.

و پیوسته می فرمود من چه کسی هستم و چه کسی هستم
 تا صدای مردم به گریه و ناله بلند شد و یزید ترسید که فتنه به
 پا شود. از این رو، به مؤذن دستور داد که اذان بگوید و [این گونه]
 سخن علی بن الحسین 7 را قطع کرد و ایشان ساکت شد.
 فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَدِّنُ: «اللَّهُ أَكْبَرُ» قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ 7: كَبَّرْتَ
 كَبِيرًا لَا يُقَاسُ، وَ لَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ، لَا شَيْءَ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ.
 هنگامی که مؤذن گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ»، علی بن الحسین 7 فرمود:
 «بزرگی را بزرگ شمردی که با دیگران، سنجیده نمی شود و با حواس،
 دریافت نمی شود. هیچ چیز، از خداوند، بزرگتر نیست.

فَلَمَّا قَالَ: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قَالَ عَلِيُّ 7: شَهِدَ بِهَا شَعْرِي
 وَ بَشْرِي، وَ لَحْمِي وَ دَمِي، وَ مُخِّي وَ عَظْمِي.

هنگامی که مؤذن گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، علی بن
 الحسین 7 فرمود: مو و پوست و گوشت و خون و استخوان و
 مغز استخوانم به آن گواهی می دهد.

فَلَمَّا قَالَ: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» التَفَتَ عَلِيُّ 7 مِنْ أَعْلَى
 الْمَنْبَرِ إِلَى يَزِيدَ، وَ قَالَ: يَا يَزِيدُ! مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أَمْ جَدُّكَ؟ فَإِنْ
 زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدُّكَ فَقَدْ كَذَبْتَ، وَ إِنْ قُلْتَ إِنَّهُ جَدِّي فَلِمَ قَتَلْتَ عَتْرَتَهُ؟!
 هنگامی که مؤذن گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، علی [بن

الحسین] 7 از بالای منبر به سوی یزید، رو کرد و فرمود: «ای یزید! این محمد، جد من است یا تو؟ اگر ادعا کنی که جد توست، دروغ گفتهای، و اگر بگویی جد من است، پس چرا خاندانش را کشتی؟ قال: و فَرَعَ الْمُؤَدَّنُ مِنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ، فَتَقَدَّمَ يَزِيدٌ وَ صَلَّى صَلَاةَ الظُّهْرِ.

راوی گفت: مؤذن، اذان و اقامه را به پایان برد و یزید، جلو رفت و نماز ظهر را خواند.

سخنرانی حضرت زینب 3 در مجلس یزید^۱

قَامَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ 8 وَقَالَتْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ، صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ: (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ)^۲.

زینب دختر علی 7 برخاست و گفت: ستایش، ویژه خدای جهانیان است و خداوند بر محمد و خاندانش همگی درود فرستد! خدا، راست می گوید و این گونه می گوید: «سپس فرجام بدکاران، این شد که آیات خدا را انکار کردند و آنها را مسخره می کردند».

أُظْنِتْ يَا يَزِيدُ، حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَ آفَاقَ السَّمَاءِ فَاصْبَحْنَا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْإِمَاءُ، أَنْ بِنَا عَلَيَّ اللَّهُ هَوَانًا وَ بِيكَ عَلَيْهِ

۱. دانشنامه امام حسین 7 بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، ج ۸، ص ۳۱۱ به نقل از: الملهوف، ص ۲۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳؛ بلاغات النساء، ص ۳۵؛ مقتل الحسین علیه السلام للحوارزمی، ج ۲، ص ۶۴ کلاهما نحوه و راجع: مثیر الأحزان، ص ۱۰۱.

کرامه! و انّ ذلك لعظم خطرک عنده! فشمخت بأنفک ونظرت
 في عطفک جدلاً مسروراً، حين رأيت الدنيا لك مُستوسقةً، و
 الأمور مُتسقةً، و حين صفا لك مُلکنا و سلطاننا.

ای یزید! آیا گمان بردی که بستم راهها به روی ما و سخت
 گرفتن بر ما و کشاندن ما به مانند کنیزان به هر کجا، نشانه
 خواری مانند خدا و کرامت خدا برای توست؟! و این، از بزرگی
 ارزش تو نزد اوست؟! پس، آن گاه که دیدی دنیا به کام توست
 و کارها به خواست تو می چرخد و امور، مرتباند و فرمان روایی
 و حکومتی که از آن ماست، به تو رسیده است، به دماغت باد
 انداختی و از سر شادی و سرمستی، سر به این سو و آن سو
 چرخاندی؟!

فَمَهْلًا مَهْلًا، أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: (وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ
 كَفَرُوا أَنْ مَنَّمَلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نَمَلِي لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا
 وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ)!

اندکی بایست و مهلت بده! آیا سخن خدای متعال را از یاد
 بردهای که فرمود: و کافران نپندارند که مهلت ما به آنان، برایشان
 نیکوست. ما به آنها تنها برای آن، مهلت می دهیم که بر گناهان
 خود بیفزایند و آنان، عذابی خوار کننده دارند.

أَمِّنَ الْعَدْلِ - يَا بَنَ الْطَلْقَاءِ - تَخْدِيرُكَ إِمَاءَكَ وَ نِسَاءَكَ وَ
 سَوْقَكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَبَابًا، قَدْ هَتَكَ سِتْرَهُنَّ وَ أَبْدَيْتَ
 وَجُوهُهُنَّ، تَحْدُوا بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ، وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ
 الْمَنَازِلِ وَ الْمَنَاهِلِ، وَ يَتَصَفَّحُ وَجُوهُهُنَّ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ، وَ الدُّنْيَى وَ
 الشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَكَلِيٌّ، وَ لَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حِمِيٌّ؟!!

ای فرزند آزادشدگان [مکه]! آیا این، عدالت است که کنیزان و زنان را در پرده می‌داری و دختران پیامبر خدا ﷺ را به اسارت می‌کشی و پردهشان را می‌دری و سیمایشان را آشکار می‌کنی و دشمنان، آنان را از این شهر به آن شهر می‌برند و اهل هر منزل و آبادی، به تماشای آنان می‌آیند و دور و نزدیک و شریف و پست، صورتهای آنان را می‌بینند، در حالی که نه سرپرستی از مردانشان، با آنان است و نه حمایتگری از حامیان آنها؟

و كَيْفَ تُرْتَجَى مُرَاقِبَةٌ مِّنْ لَّفْظِ فَوْهُ أَكْبَادِ الْأَزْكَيَاءِ، وَ نَبَتْ لَحْمُهُ بِدَمَاءِ الشُّهَدَاءِ؟

و چگونه مواظبت کسی امید برده شود که دهانش جگر پاکان را [در جنگ احد، گاز زد و] بیرون انداخت و گوشتش از خون شهیدان، روییده است؟!

و كَيْفَ يَسْتَظِلُّ فِي ظِلِّنا أَهْلَ الْبَيْتِ مَن نَّظَرَ إِلَيْنَا بِالشَّنْفِ وَ الشَّنَانِ وَ الْإِحْنِ وَ الْأَضْغَانِ؟

و چگونه کسی سایه خود را بر ما اهل بیت اندازد، در حالی که با نفرت و دشمنی و حقد و کینه به ما می‌نگرد؟!

ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَأَثِّمٍ وَ لَا مُسْتَعْظِمٍ:
لِأَهْلُواوَ اسْتَهْلُوا فَرَحًا / ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشَلَّ

سپس بی آن که احساس گناه کنی و یا این سخن را بزرگ بشماری، می‌گویی: [پدرانم] هلهله می‌کردند و فریاد شادی بر می‌کشیدند و می‌گفتند: ای یزید! سربلند و برقرار باشی!

مُنْتَحِيًا عَلَيَّ ثِنَايَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ
تَنْكُتُهَا بِمَخْصَرِ تَك.

در حالی که بر دندانهای پیش ابا عبدالله، سرور جوانان بهشت، خم می‌شوی و با سر چوب‌دستی‌ات بر آنها می‌زنی.

و كَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ، وَ قَدْ نَكَاتَ الْقُرْحَةَ وَ اسْتَأْصَلَتَ الشَّافَةَ بِإِرْقَاتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ ۙ وَ نُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؟ وَ تَهْتَفُ بِأَشْيَاخِكَ، وَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تُنَادِيهِمْ! فَلْتَرِدَنَّ وَشَيْكًا مَوْرِدَهُمْ، وَ لَتَوَدََّنَّ أَنَّكَ شَلَلْتَ وَ بَكِمْتَ، وَ لَمْ تَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ، وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ.

و چگونه این را نگویی، در حالی که با ریختن خون فرزندان محمد ۙ و ستارگان زمین از خاندان عبد المطلب، زخم را شکافتی و آن را از بیخ و بُن در آوردی؟! پدرانت را ندا می‌دهی و می‌پنداری که آنان را صدامی زنی! به زودی، تو هم به جایگاه آنان در خواهی آمد و آن گاه دوست خواهی داشت که افلیج و گنگ بودی تا آنچه را گفته‌ای، نمی‌گفتی و آنچه را کرده‌ای، نمی‌کردی.

اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا، وَ انْتَقِمِ مِمَّنْ ظَلَمْنَا، وَ أَحْلِلْ غَضَبِكَ بِمَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا وَ قَتَلَ حُمَاتَنَا.

خدایا! حق ما را بستان و از آن که بر ما ستم کرد، انتقام بگیر و خشمت را بر کسی که خونهای ما را ریخت و حامیان ما را کشت، فرود آر.

فَوَاللَّهِ مَا فَرِيتَ إِلَّا جِلْدَكَ، وَ لَأَحْزَرْتَ إِلَّا لِحِمِّكَ، وَ لَتَرِدَنَّ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ۙ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفَكِ دِمَاءِ ذُرِّيَّتِهِ، وَ انْتَهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عَتْرَتِهِ وَ لِحِمَّتِهِ، وَ حَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ، وَ يَلْمُ شَعَثَهُمْ، وَ يَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ (وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) ۱.

به خدا سوگند، جز پوست خود را نپریدی و جز گوشت خود را نشکافتی و بر پیامبر خدا ﷺ بابر دوش کشیدن خونهایی که از فرزندانش ریخته‌های و حرمتی که از خاندان و خویشانش هتک کرده‌ای، وارد می‌شوی، در آن جا که خدا، پراکندگی‌شان را گرد می‌آورد و پریشانی‌شان را سامان می‌دهد و حقشان را می‌گیرد. «و مپندارید کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مُرده هستند؛ بلکه زنده‌اند و نزد خدایشان روزی می‌خورند».

و حَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِمًا، وَبِمُحَمَّدٍ ﷺ خَصِيمًا وَبِجِبْرِئِيلَ ظَهِيرًا، وَ سَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَكَ وَ مَكَّنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ، (بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا) ۲، وَ أَيْكُمْ (شَرُّ مَكَانًا وَ أَوْضَعُفُ جُنْدًا) ۳. تو را داوری خدا، طرف دعوا بودن محمد ﷺ و پشتیبانی جبرئیل، بس است و آن که [جنایت را] برای تو آراست و تو را بر گردن مسلمانان سوار کرد، به زودی خواهد دانست که ستمکاران، چه بد جای‌گزینی بر گرفته‌اند و کدام یک از شما جایگاهی بدتر و سپاهی ناتوانتر دارد.

وَلَيْنَ جَرَّتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتِكَ، إِنِّي لَأَسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ، وَ أَسْتَعْظِمُ تَقْرِيعَكَ، وَ أَسْتَكْثِرُ تَوْبِيخَكَ، لَكِنَّ الْعُيُونَ عَبْرِي وَ الصُّدُورَ حَرِّي.

اگرچه پیشامدها مرا به سخن گفتن با تو وا داشته است، اما من منزلتت را کوچک می‌بینم و سرزنش کردن تو را کسر شأن خود می‌دانم؛ اما چشمها اشکبارند و سینهها سوزان.

۱. آل عمران / ۱۵۷.

۲. الکهف / ۵۰.

۳. مریم / ۷۵.

أَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النَّجْبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطَّلَقَاءِ، فَهَذِهِ الْأَيْدِي تَنْضَحُ مِنْ دِمَائِنَا، وَالْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لَحْمِنَا، وَتِلْكَ الْجُثَثُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَاقِي تَتَنَاهَبُهَا الْعَوَاسِلُ، وَتَعْفُوهَا أُمَّهَاتُ الْفِرَاعِلِ.

هان! شگفت و بس شگفت که نجیب زادگان حزب خدا، به دست آزادشدگان حزب شیطان، کشته می شوند! از این دستها، خون مامی چکد و دهانشان از [دیدن] گوشت ما آب افتاده است، و آن پیکرهای پاک و پاکیزه را گرگها دهان می زنند و بقیه‌هاش را کفتارهای ماده می خورند.

وَلَيْنَ اتَّخَذْنَا مَغْنَمًا لَتَجِدُنَا وَشِيكًا مَغْرَمًا، حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ، (وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ) ۱، فَإِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي وَ عَلَيْهِ الْمَعْوَلُ.

اگر ما را اغنیمت بگیری، به زودی خسارت میبینی، آن هنگام که چیزی جز دستاوردهای پیش فرست خود، چیزی نمی یابی. «و خدایت، بر بندگان، ستمکار نیست». «شکوه به خداست و تکیه بر هموست».

فَكَد كَيْدِكَ وَأَسَع سَعِيكَ وَ نَاصِبَ جَهْدِكَ، فَوَاللَّهِ لَا تَمُحُونَ ذِكْرَنَا، وَ لَا تُمِيتُ وَحِينًا، وَ لَا تُدْرِكُ أَمَدَنَا، وَ لَا تَرْحُضُ عَنْكَ عَارَهَا، وَ هَلْ رَأَيْكَ إِلَّا فَنَدٌ، وَ أَيَّامُكَ إِلَّا عَدْدٌ، وَ جَمْعُكَ إِلَّا بَدَدٌ، يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادُ: (أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ) ۲.

حیلها ت را به کار ببند، تلاشت را بکن و همه توانت را به کار گیر! اما به خدا سوگند، نخواهی توانست یاد ما را [از خاطرها]

۱. فصلت / ۴۶.

۲. هود / ۱۸.

پاک کنی و وحی ما را بمیرانی، و مهلت ما را در نمی‌یابی و ننگت شسته نمی‌شود. آیا اندیشه‌هاست جز دروغ و سستی، و روزگارت جز روزهایی شمردنی و جمعت جز پیریشانی است، آن روز که منادی ندا می‌دهد: «هان! لعنت خدا بر ستمکاران باد»؟! فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَتَمَ لَأَوْلِيَانَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَ لِآخِرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ، وَ نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَ يُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ، وَ يُحَسِّنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ. (حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ)!

ستایش، ویژه خدایی است که آغاز ما را سعادت و مغفرت، و فرجام ما را شهادت و رحمت، قرار داد! از خدا می‌خواهیم که پاداش آنان را کامل کند و افزون هم بدهد و جانشین خوبی در نبود آنها برای ما باشد، که او بخشنده و مهربان است و «خدا، ما را بس است و او خوب و کیلی است».

فَقَالَ يَزِيدُ لَعْنَةُ اللَّهِ: يَا صَيْحَةَ تُحْمَدُ مِنْ صَوَائِحِ مَا أَهْوَنَ الْمَوْتِ عَلَى النَّوَائِحِ.

یزید - که خدا لعنتش کند - گفت: چه صیحه خوبی میان صیحه‌هاست! و چه زود، مرگ، بر نوحه گران، آسان می‌شود!

منبع

الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، مفید، محمد بن محمد، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق، چاپ اول.

بررسی تاریخ عاشورا، محمد ابراهیم آیتی، موسسه انتشاراتی امام عصر (عج)، ۱۳۸۵، چاپ چهارم.

تشیع در مسیر تاریخ، سید حسین محمد جعفری، مترجم: سید محمد تقی آیت اللهی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶، چاپ

پنجم

دانشنامه امام حسین 7 بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، محمدی ری شهری، سازمان چاپ و نشر دار الحدیث، قم، ۱۳۹۰، چاپ پنجم.

زندگانی حضرت امام حسین 7 (ترجمه جلد ۴۵ بحار الأنوار)، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، مترجم: نجفی، محمد جواد، ناشر: اسلامیة، تهران، ۱۳۶۴ شمسی، چاپ سوم.

شرح خطبه امام سجاد 7 در مسجد جامع شام، احمد نورانی یگانه قمی، انتشارات دار التفسیر، قم، ۱۳۸۴، چاپ اول.

شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، مکتبة آية الله المرعشي النجفی، قم، ۱۴۰۴ ق، چاپ اول.

عاشوراریشه ها انگیزه ها، رویدادها پیامدها، آیت الله العظمی مکارم شیرازی، ناشر: مدرسه الامام علی بن ابی الطالب، قم.

غم نامه کربلا / ترجمه اللهوف علی قتلی الطفوف، ابن طاووس، علی بن موسی، مترجم: محمدی اشتهااردی، محمد، نشر مطهر،

تهران، ۱۳۷۷ شمسی، چاپ اول.
لهوف، ابن طاووس، علی بن موسی، ترجمه میر ابو طالبی، ناشر:
دلیل ما، قم، ۱۳۸۰ شمسی، چاپ اول.
مجموعه آثار استاد شهید مطهری، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۷۸،
چاپ سیزدهم.
مقتل الإمام الحسین، أبی مخنف، شركة الأعلمی للمطبوعات،
بیروت، ۱۴۳۱ هـ. الطبعة الأولى.
مقتل مقررّم، سید عبد الرزاق موسوی مقررّم، مترجم: عزیز اللهی
کرمانی، دفتر نشر نوید اسلام، قم، ۱۳۸۱ شمسی، چاپ اول.

